irannewspaper.ir

سه‌شنبه ۲۶ فروردین ۱۴۰۴ • سال سی و یکم • شماره ۸۷۱۵
• اذان ظهر ۱۲/۰۸ • اذان مغرب ۱۸/۴۴ • نیمه شب شرعی ۲۳/۲۵ • اذان صبح فردا ۰۴/۲۴ • طلوع آفتاب فردا ۰۵/۴۹

«ایران» را در صفحه‌های مجازی دنبال کنید

ایران

• **صاحب امتیاز:** خبرگزاری جمهوری اسلامی
• **مدیر مسئول:** صادق حسین جابری انصاری
• **سردبیر:** هادی خسروشاهین

• **مدیرعامل مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران:** علی متقیان
• **تلفن:** ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
• **پیامک:** ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی • **نشانی:** تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
• **صندوق پستی:** ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ • **امور مشترکین:** ۸۸۷۴۸۸۰۰
• **توزیع:** نشر گستر امروز • **چاپ:** چاپخانه‌های همشهری
• **سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:** دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
• **پذیرش سازمان آگهی‌ها:** ۱۸۷۷

سخن روز

امام حسین(ع):
عقل، جز با پیروی از حق، کامل نمی‌شود.

اعلام‌الدین، ص ۲۹۸

نمی‌توان از هنرمند آن چیزی را که می‌خواهید استخراج کرد

نقل قول

محمد هاشمی اوایل دوران تصدی مسئولیت مدیرعاملی سازمان صدا و سیما می‌گفت مدیر نباید هنرمندان را وادار به انجام کاری کند یا چیزی را به آنها القا کند. سپس، ماجرای ابوالقاسم لاهوتی را تعریف کرد که از سران حزب توده ایران بود و به شوروی گریخت. استالین دستور می‌دهد یک خانه باصفا با یک باغ بزرگ به او بدهند. لاهوتی شاعر خوبی بود و کار بزرگ نظارت بر ترجمه روسی شاهنامه و تصحیح و چاپ شاهنامه مسکو نیز توسط او انجام شد. اما از زمانی که به آن خانه بزرگ رفت، دیگر شعری از او منتشر نشد. هاشمی این مثال را به این منظور بیان می‌کرد که نمی‌توان از هنرمندان آن چیزی را که می‌خواهید، استخراج کرد بلکه باید جرقه‌ای در وجود آنها زده شود و چیزی به اصطلاح از درون بجوشد و شما شانس بیاورید که این جوشش در راستای اهداف یا برنامه‌ریزی فرهنگی شما باشد. من ندیدم هیچ مدیر یا رئیس سازمانی با این صراحت و قاطعیت، چنین مطلبی را به مدیران زیردست خود بگوید.

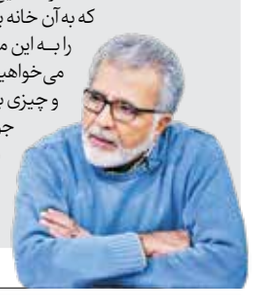

از صحبت‌های بهروز افخمی با مهر

آیین در نقش «ونگوگ» روی صحنه

فرهاد آییش با بازی در نمایش «باد زرد ونگوگ» ایفاگر نقش این نقاش شناخته‌شده هلندی می‌شود. این نمایش به کارگردانی علیرضا کوشک جلالی و تهیه‌کنندگی آزیتا موگویی پاییز امسال در سالن اصلی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه می‌رود. این اثر نمایشی نگاهی نو به زندگی ونسان ونگوگ دارد که متن آن را نیز کوشک جلالی خود به نگارش درآورده است. آییش پیش‌تر با بازی در نمایش‌های «سقراط» و «گالیله» به عنوان بازیگر در تالار وحدت و سالن اصلی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه رفته است. / **مهر**

واکنش بهرام افشاری به سکانس تلخ «پایتخت»

پخش سکانسی از سریال «پایتخت ۷» مورد توجه کاربران فضای مجازی قرار گرفته و مدام دست به دست می‌شود. در این سکانس بهتاش به نقد بی‌رحمانه سبک زندگی نقی معمولی در مقام دایی و بزرگ خانواده می‌پردازد که با واکنش هما و فهیمه همراه است. بهرام افشاری در واکنش به وایرال شدن این تصاویر نوشته است: «منم دلم برای بهتاش و نقی سوخت. دو نسلی که هیچ تقصیری ندارند جز اینکه می‌خواستند زندگی کنند.» / **ایران**

اکران آنلاین فیلمی با بازی علی نصیریان

فیلم «هفت بهار نارنج» که سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد را برای علی نصیریان به ارمغان آورد از ساعت ۸ شب سه‌شنبه ۲۶ فروردین اکران آنلاین می‌شود. این فیلم یک عاشقانه متفاوت است و علی نصیریان در آن نقش مردی را بازی می‌کند که به قدری عاشق زنش است که برای او از خودش می‌گذرد. فرشاد گل سفیدی کارگردان این فیلم عنوان کرده بخش‌هایی در این فیلم را از زندگی علی نصیریان گرفته است. / **ایران**

یادداشت

حسن گوهرپور
روزنامه‌نگار

پایان سه‌گانه مارکز-فوئنتس-یوسا

خداحافظی «یوسا» از کلمات

داستان و شعر دنیایی دارد که در آن «آدم‌ها» از «کلمات» خلق می‌شوند؛ با «کلمات» زندگی می‌کنند و در «کلمات» می‌میرند؛ اما این مردن نه از جنس زیستِ مادیِ خالق آنهاست؛ که از سنخ زیستنی است که پایان ندارد. حالا اما جهان‌زیست مادی «ماریو بارگاس یوسا» به خط پایان رسید و سه‌گانه «مارکز-فوئنتس-یوسا» تمام شد و از اینجا به بعد کلمات این نویسندگان هستند که راه خودشان را می‌روند.

جهان روایی یوسا

انسان در نگرش‌های معرفت‌شناختی؛ مجموعه‌ای از معرفت‌های پیشینی (دانش حضوری) و معرفت‌های پسینی (دانش حصولی) است؛ معرفت‌های پیشینی به زبان ساده؛ آنی است که از وجودهای ذهنی و ادراکات و قالب‌های ذهنی می‌آیند و معرفت‌های پسینی از تجربه و واکاوی جهان از منظر حسی.

ماریو بارگاس یوسا؛ مانند هر انسان دیگری؛ مجموعه‌ای از این دو رویکرد شناختی است. او دریافت‌هایی پیشینی از ناخودآگاه جمعی مردم آمریکای لاتین دارد؛ برداشت‌هایی وراثتی از خانواده و دریافت‌هایی از آنچه از منظر حواس پنجگانه و تعقل در مسیر زندگی برایش رخ داده است. او می‌گوید می‌خواستم حقوق‌دان، پروفسور یا روزنامه‌نگار شوم؛ یعنی آنچه در درون خود احساس می‌کرده، با این جایگاه‌های اجتماعی همخوانی داشته است، بنابراین و با تحلیل این سه علاقه‌مندی او در زیست اجتماعی، می‌توان گفت او نویسنده‌ای چندوجهی شد. او خواست که با کلمات زندگی کند؛ جهان را از دریچه کلمات ببیند، پس نویسنده شد، نویسنده‌ای که آدم‌های داستان‌هایش (نه به ظاهر بلکه در درون) هم حقوقدان بودند، هم سیاستمدار، هم دانشمند و هم روزنامه‌نگار. او نویسنده شد؛ نویسنده‌ای که گام‌های نخست علاقه‌اش را با رویکردهای اگزیستانسیالیستی درآمیخت، با شوق خواندن از «سارتر» درآمیخت؛ سارتر همان روشنفکر معترض پر زرق و برقی که یوسا در موردش گفت: «زمانی که دانشجو بودم تأثیر زیاد فیلسوفان و متفکران اگزیستانسیالیست فرانسوی در سراسر امریکای لاتین مشهود بود. از این رو من هم بسیار تحت تأثیر اگزیستانسیالیست‌ها به ویژه ژان پل سارتر قرار داشتم، بیشتر به جهت آنچه درباره ادبیات متعهد می‌گفت، اینکه نویسنده دارای وظیفه‌ای اخلاقی ست و باید در بحث‌های عمومی شرکت کند، از دیدگاه سارتر نویسنده نباید به مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمانه‌اش بی‌اعتنا بماند. در آن زمان تحت تأثیر سارتر بودم.»

او این کنش هدفمند را در جهان پذیرفت که با نوشتن می‌تواند «تغییر» ایجاد کند. پس این گونه تعقل کرد که «رسالت نویسنده این است که با شور و تعهد بنویسد و با تمام استعدادش از آنچه بدان باور دارد، دفاع کند. این بخشی از وظیفه اخلاقی نویسنده است که قطعاً از موضوعی صرفاً هنری فراتر است. نویسنده دست‌کم وظایفی برای شرکت در مباحثات مدنی دارد و ادبیات دچار فقر می‌شود اگر از جریان کلی مردم، جامعه و زندگی جدا شود.» «ژرژ باتای» در جایی می‌گوید که «ادبیات یا همه چیز است یا هیچ چیز!»؛ یوسا انگار این جمله را زندگی کرده است. او هم درباره ادبیات می‌گوید: «وقتی به گذشته‌ام نگاه می‌کنم، می‌بینم که ادبیات چیزی بوده است که زندگی‌ام را در لحظات خوب و بد، وقف آن کرده‌ام. اگر بخواهید از این اعتراف رمزگشایی کنید، البته اعتراف می‌کنم که زندگی‌ام را وقف این کار کرده‌ام؛ و این شانس را داشته‌ام که به لطف حمایت خانواده‌ام از عهده این کار برآیم که حرفه مرا درک کردند و مرا در این راه همراهی کردند. «فلوبر» می‌گفت که نوشتن نوعی زیستن است و این توصیف گر زندگی من از عنفوان جوانی است. مدام در حال نوشتن بوده‌ام.» ادبیات که یوسا آن را بن‌مایه زیست خود می‌داند برای او جهان تازه‌ای را خلق می‌کند؛ در واقع «یکی از قدرت‌های فوق‌العاده آن این است که به ما اجازه می‌دهد چند تا زندگی داشته باشیم. ما را از واقعیت‌مان جدا می‌کند و ما را مجبور می‌کند واقعیت‌های فوق‌العاده، زندگی‌های غنی، ماجراجویی‌های فراتر از این دنیا را تجربه کنیم، ما را مجبور به کارگیری شخصیت‌ها، روانشناسی‌ها و ذهنیت‌های مختلف می‌کند. این موضوع یکی از فوق‌العاده‌ترین روش‌های غنی‌سازی زندگی است. گرچه در عین حال، ادبیات ضامن شادی نیست؛ برعکس، در همین راه، شما را ناامید می‌کند، چراکه باعث می‌شود بفهمید زندگی‌های دیگری هستند که از زندگی خود شما غنی‌ترند. در واقع از بی‌معنی‌گری خود آگاهی پیدا می‌کنید.»

یوسا نویسنده‌ای رئالیستی است، اما آیا مانند همروزگارانش با «رئالیست سوسیالیستی» یا «رئالیست جادویی» همراه شد؟ او که در یک رفتار معنی‌دار منتقد همیشگی سرمایه‌داری و امپریالیسم و پدرسالاری بود و آنچه در عمده رمان‌هایش به آن پرداخت؛ جدال بر سر قدرت و اعمال این قدرت در آمریکای لاتین بود از مردم روزگارش نوشت. از تندی‌ها و خشونت‌ها و درگیری‌های انسان با انسان. او با این سیاق از نگاه به جامعه و نوشتن که از واکاوی‌های اجتماعی آمده بود؛ دنبال آدم‌های کشورش رفت؛ کشوری که باید تمام ساحت‌ها؛ لایه‌ها و طبقاتش را می‌شناخت و بعد به نوشتن می‌پرداخت؛ خودش می‌گوید: «کشف دوباره کشورم را به عنوان جامعه‌ای خشن، پر از تلخی، پر از جمعیت‌های گروهی، فرهنگی، نژادی، و فرقه‌های نژادی در تضاد کامل که گاهی اوقات گرفتار نبردهای وحشیانه‌ای شده بود کاویدم و دریافتم آدم‌هایش چه می‌گویند!» شاید همین دریافتن و شناخت لایه‌های متعدد جامعه‌شناختی سرزمین مادری‌اش بود که او را به سمت حضور در رقابت‌های سیاسی کشور سوق داد. او از جایی احساس کرد نوشتن کافی نیست؛ بر همین اساس سراغ رویکردهای عملگرایانه رفت و در سال ۱۹۹۰ نامزد ریاست جمهوری پرو شد اما از رقیبش «آلبرتو فوجیموری» شکست خورد و دوباره به نوشتن بازگشت.

پایان یوسا

مطلوب نویسندگان این است که در آرامش زیست کنند و در آرامش در حالی که دارند روی آخرین کلمات اندیشه می‌کنند این جهان را ترک گویند؛ ظاهراً یوسا هم جزو معدود نویسندگانی بود که این شانس را در زندگی‌اش داشت تا آرام زیست کند و آرام برود. چقدر خوب می‌نویسد که «با آرامش و کار کردن تا آنجایی که می‌توانستم به این سن و سال رسیده‌ام و به نظرم قرار است در حالی که خودکاری در دست دارم به پایان زندگی برسم. این ایده‌آل من است؛ مردن در میانه کلمه‌ای که به پایان نمی‌رسد.»

«توصیه من به جوانان نویسنده هم این است که بنویسند و در زندگی خود به دنبال چیزهای اصیل باشند و مطمئن هستم که در این جست‌وجو چیزهای بسیاری خواهند آموخت. بهترین نویسندگان این مسیر را طی کرده‌اند و سرخورده هم نشده‌اند. البته، باید خیلی زحمت بکشند، این تصور که بتوانند با الهامی ناگهانی و یک‌بارگی اثر شاهکاری خلق کنند بی‌معنی است. این‌گونه موارد در ادبیات بسیار نادر هستند، اکثر ما نویسندگان مجبور بوده‌ایم که بسیار تلاش کنیم، همچون کسانی که «مجبور» به انجام کاری بوده‌اند، همان طور که پیش از این هم گفته‌ام.»

درباره سکانس پایانی قسمت نوزدهم سریال پایتخت ۷ که وایرال شد

تراژدی یک دعوای خانوادگی

یادداشت

رضا صائمی
دبیر گروه فرهنگی

سریال پایتخت گرچه در ژانر کمدی ساخته شده و می‌خنداند اما لحظه‌های غمگین و تراژدی کم ندارد. سکانس پایانی قسمت نوزدهم فصل هفتم پایتخت، گواه بر این مدعاست. البته در همین فصل و فصل‌های قبلی هم شاهد سکانس‌هایی بودیم که به جای لبخند برلب‌ها، بغض بر گلوها می‌فشرد. یکی از مهم‌ترین این سکانس‌ها که در حافظه مخاطب ماندگار شده، درد دل کردن نقی سر مزار مادرش درفصل سوم پایتخت بود که هر بار که تماشایش می‌کنی دردش تازه است. سکانسی که روایتگر دردی فردی بود اما در سکانس پایانی قسمت اخیر پایتخت، شاهد روایت یک درد جمعی هستیم. واکنش به این سکانس هم خیلی زیاد بود و هم در یک روایت دوگانه قرار گرفت. در واقع مخاطبان در مواجهه با این سکانس یا پشت نقی ایستادند یا پشت بهتاش.

برخی حق را به نقی می‌دادند و معتقد بودند که رفتار بهتاش تند و توهین‌آمیز بود و غرور نقی را شکست و مصداقی از بی‌احترامی به بزرگ‌تر بود. عده‌ای دیگر در مقابل با بهتاش همدل بودند و با او همذات پنداری می‌کردند. بویژه نسل جوان‌تر که معتقد بودند بهتاش نماینده نسل سوخته آنهاست که قربانی نابلدی و ندانم کاری بزرگ‌ترها شده و از ناآگاهی یا شیوه تربیتی آنها آسیب خورده است. گویی جدل بین نقی و بهتاش به جدال بین مخاطبان هم تبدیل شد تا در دفاع از یک طرف دعوا، مقابل طرف دیگر بایستند. از این حیث این سکانس را می‌توان نماد و شمایلی از تفاوت و تضاد نسلی دانست که در یک دعوای درون خانوادگی به تصویر کشیده شده است؛ سکانسی که موقعیتی آشنا برای خانواده‌های ایرانی و بازتابی از یک تجربه جمعی است. در بسیاری از خانواده‌های ایرانی، این بگو مگوها و جدل لفظی و کلامی بین والدین و فرزندان‌شان یا بین نسل قدیم و جدید رخ می‌دهد و درست به همین دلیل، این سکانس با همه تلخی و غم و دردش به دل نشست. اما به نظر می‌رسد که تحلیل این دعوا را باید در سطحی بالاتر از خانواده قرار داد و به قول جامعه شناسان از منظر ساختاری به آن نگاه کرد. از این منظر هیچ‌کدام آنها گناهکار نیستند به همان اندازه‌ای که بی‌گناه نیستند. آنها هر دو، محصول ناکارآمدی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی هستند که امکان درست زیستن را از افراد می‌گیرد. به قول آدرنو، زندگی بد را نمی‌توان خوب زیست. واقعیت این است که گرچه نقی و بهتاش داد می‌زنند اما دردی مشترک را فریاد می‌زنند. خشمی که از رنج نزیستن‌ها و بدزیستن‌ها می‌آید. سخن از این نیست که حق با کدام بود، سخن از حقیقتی تلخ و گزنده‌ای است که دشواری زندگی در روزگار سخت را بازتاب می‌دهد. هم بهتاش حق می‌گفت هم نقی حق داشت. نقی هم نتوانست در تراژدی زمانه و غم این روزگار غدار، خود و خانواده‌اش را با آرزوهایش تراز کند. او قربانی تراژدی زندگی شد. تراژدی به همان معنایی که ناصر تقوایی می‌گوید: «تراژدی را آدم‌های تسلیم شده تو سری خور نمی‌سازند، شخصیت‌هایی خالق تراژدی‌اند که برای تحقق زندگی می‌جنگند اما زورشان به زندگی نمی‌رسد.» از آن سو بهتاش هم بیراه نمی‌گوید. هرچند زبانی تند و تیز دارد اما تلخی‌اش از تلخی واقعیت‌های گزنده‌ای است که پیرامون بر جان آدمی می‌نشاند. وقتی مجال زیستن نرمال از آدم‌ها گرفته شود، آنها به جدال هم می‌روند و قصور آن را به مقصر شمردن هم حواله می‌دهند و چه تلخ است و مغموم وقتی آدمی با کسانی بجنگد که عزیزانش هستند؛ عزیزانی که گاهی از سر دلسوزی، فرصت سوزی می‌کنند و فردیت دیگری را فدای فداکاری‌های خود. می‌خواهند مجالی برای زندگی بهتر بسازند اما به جای دیگری زندگی می‌کنند. خواستند کفایت کنند اما حس ناکافی بودن بخشیدند... گله از آنها نه از سر کینه که برآمده از سینه انباشته از حرف‌های نشنیده است. راستش دلم هم برای بهتاش سوخت هم نقی که هر دو رنج‌های یک رنجند که یکی را شرمگین کرد و یکی را شاکی. این سکانس، سکوی قهرمانی کسی نبود، تصویری از قربانی شدن آدم‌ها در جامعه‌ای بود که موجب می‌شود تا جراحت زخم‌هایشان را در زخم زبان زدن به هم جبران کنند. هیچ‌کدام برنده این نبرد نبودند، همه بازنده یک نبردند. نبرد دشوار زندگی.

> ناصر تقوایی می‌گوید: «تراژدی را آدم‌های تسلیم شده تو سری خور نمی‌سازند، شخصیت‌هایی خالق تراژدی‌اند که برای تحقق زندگی می‌جنگند اما زورشان به زندگی نمی‌رسد

بازخوانی عطار برای نسل های امروز و فردا ضروری است

بزرگداشت

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در پیامی به مناسبت روز بزرگداشت شیخ فریدالدین عطار نیشابوری گفت: «وظیفه ما امروز، نه تنها بزرگداشت نام و مقام این ستاره تابناک فرهنگ ایرانی- اسلامی است، بلکه تعهدی است به بازخوانی اندیشه و پیام او و با زبان روز، برای نسل امروز و فردا. در این راه، نقش نهادهای فرهنگی، علمی و آموزشی به‌ویژه در شهر نیشابور که زادگاه این حکیم

وارسته است، ارزنده و بنیادین است.»

در متن پیام سیدعباس صالحی آمده است:

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک
خداوندی که ذاتش بی‌زوال است
خرد در وصف ذاتش گنگ و لال است

الهی‌نامه

مردم فرهیخته و فرزانگان ارجمند استان خراسان رضوی، به‌ویژه شهر خردپرور و ادب‌خیز نیشابور

۲۵ فروردین، روز بزرگداشت شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر، عارف و روایت‌پرداز سترگ عرفان ایرانی- اسلامی، فرصتی است مغتنم برای تأمل دوباره در میراثی که از ژرفای دل سوخته و جان شوریده این مرد الهی به یادگار مانده است؛ گنجینه‌ای که همچون چشمه‌ای زلال، همچنان در دل کویر تشنگی‌های انسان معاصر، جوشان و نوشان است.

عطار، این نگین حکمت و عرفان، با نَفَسی قدسی، رازهای ناگفته جان آدمی را در قالب روایت‌ها و حکایاتی سرشار از معنا و تمثیل، به تصویر کشید.

در «منطق‌الطیر» پرواز بلند مرغان طالب حقیقت، حکایت سالکان راه است که از خود عبور می‌کنند تا به سیمرغ وجودی خویش برسند و در «تذکرةالاولیاء» جان‌های سوخته‌ای را به تصویر می‌کشد که به مهر الهی سوخته‌اند و در جذبه حقیقت، فنا یافته‌اند. آثار عطار نه تنها گنجینه‌ای از حکمت و شهود عرفانی‌اند، بلکه میراثی هستند که نیاز امروز ما را به معنا، همدلی و بازگشت به اصل انسانی خویش یادآور می‌شوند. در روزگاری که بشر گرفتار هیاهوی بی‌قرار ظواهر و دغدغه‌های پراکنده جهان مادی است، روایت‌های عطار راهی است به سوی بازگشت به ساحت روح، تأمل در خویشتن و جست‌وجوی حقیقتی فراتر از دیده‌ها و شنیده‌ها.

وظیفه ما امروز، نه تنها بزرگداشت نام و مقام این ستاره تابناک فرهنگ ایرانی- اسلامی است، بلکه تعهدی است به بازخوانی اندیشه و پیام او و با زبان روز برای نسل امروز و فردا. در این راه، نقش نهادهای فرهنگی، علمی و آموزشی به‌ویژه در شهر نیشابور که زادگاه این حکیم وارسته است، ارزنده و بنیادین است.

از مسئولان فرهیخته استان و شهر فرهنگی و ادبی نیشابور انتظار می‌رود که در پاسداشت این میراث جهانی، با عزمی راسخ و نگاهی فرهنگی و آینده‌نگر و با همفکری و همراهی طبقات ارجمند فرهنگی و ادبی و مشارکت جوانان جویای اندیشه‌های معرفتی زمینه گسترش مطالعات عطارشناسی، تقویت زیرساخت‌های فرهنگی و تولید آثار هنری و پژوهشی مبتنی بر رأی و نظر این حکیم متأله را فراهم آورند.

باشد که به همت مردم فرهنگ‌دوست و کارگزاران متعهد، نیشابور همچنان خاستگاه نور، دانایی و عرفان و ادب باقی بماند و نام عطار، در دل و جان آیندگان، با طراوت و به بلندای ابدیت بدرخشد. با آرزوی تعالی فرهنگی، معنوی و اجتماعی مردمان این خطه پرنور و روشنی.»

پیشخوان فرهنگی

چگونه وقتمان را تلف نکنیم

بسیاری از ما در هنرِ اتلاف وقت و تعلل‌ورزی نوابغ خفته‌ای هستیم. همگی‌مان با تعلل آشنائیم و احساس گناه بابت کارهای ناتمام خود را تجربه کرده‌ایم. اما به‌ندرت به چرایی به تعویق‌انداختن کارهای‌مان می‌اندیشیم.

کتاب «درباب اتلاف وقت»؛ چگونه از پس وقت‌کشی بربیاییم! راهنمایی کاربردی است که علت اساسی تعلل را می‌کاود و ما را با توصیه‌های سنجیده از هنرِ کنارآمدن با آن رهنمود می‌کند. کتاب مدعی‌ست که تعلل نه‌تنها دردسر عجیبی نیست، بلکه گاهاً در خود نکاتی نیز برای آموختن به ما دارد.

«در باب اتلاف وقت» با جُستارهایی کوتاه درباره کمال‌گرایی، ضرب‌الاجل‌ها و محدودیت‌های سختکوشی، اثری است درباره ریشه تعلل‌های‌مان، کنارآمدن با آن و بهره‌مندی حداکثری از بعدازظهرهایی که آسوده بر مبل خانه تکیه می‌دهیم.

این کتاب توسط آلن دو باتن نوشته شده و با ترجمه نسترن حسینی‌نژاد یزدی توسط انتشارات آگاه به بازار آمده است.

«به یک قاتل ساده نیازمندیم»

بیان مسائل روان‌شناسی در قالب‌های کمدی حس خوب و مثبتی را در افراد به وجود می‌آورد و روان‌های خسته را از ناراحتی نجات داده و به آرامش می‌رساند.

نمایش «به یک قاتل ساده نیازمندیم» از جمله نمایش‌هایی است که موضوعی کمدی و روان‌شناسانه دارد که می‌تواند تجربه خوبی برای ایجاد حس خوب برای بیننده فراهم کند. این نمایش به نویسندگی و کارگردانی مریم امینی بزودی در عمارت نوفل‌لوشاتو روی صحنه می‌رود.

تحلیل «خانه دوست کجاست»

مرور فیلم‌هایی که در تاریخ سینما خاطره خوب و ماندگار به یادگار گذاشته‌اند از اتفاقات خوبی است که این روزها در «سینما ماجرا» شاهد آن هستیم.

«سینما ماجرا» برنامه‌ای اینترنتی به تهیه‌کنندگی ستاره اسکندری است که در ۱۵ قسمت، تاریخ سینمای ایران را مرور می‌کند و به معرفی ۱۵ فیلم شاخص ایرانی می‌پردازد.

جدیدترین قسمت «سینما ماجرا» با تهیه کنندگی ستاره اسکندری، نویسندگی و کارگردانی پویا نبی و با صدای لیلی رشیدی در آپارات منتشر شد.

تهیه‌کننده «سینما ماجرا» با تأکید بر اینکه این اثر تورقی در تاریخ سینمای ایران است، گفت: «دوست داریم این برنامه را بیش از ۱۵ قسمت ادامه دهیم اما دغدغه مالی و نبودن پشتوانه و نمایش‌دهنده رسمی، ما را محدود کرده است.»

علاقه‌مندان جهت تماشای این برنامه می‌توانند به سایت آپارات https://www.aparat.com/negahe_mana مراجعه کنند.

علی تفرشی درکنسرت ملی

علی تفرشی خواننده‌ای که مدتی است کاری از او در موسیقی نشنیدیم، قرار است در اولین ارکستر موسیقی ملی ایران به یاد محمد سریر استاد محبوب موسیقی بخواند.

نخستین کنسرت ارکستر موسیقی ملی ایران به رهبری همایون رحیمیان با عنوان «خاطره‌ای با من هست» در گرامیداشت محمد سریر، شامگاه دوشنبه یکم اردیبهشت در تالار وحدت به‌روی صحنه می‌رود.

«جان مریم»، «به خاطر پرنده»، «دلاویزترین»، «ای ایران، ایران»، «باران»، «آواز باعشق»، «شیرین و فرهاد»، «سخن عشق» و «خزان عمر» آثار محمد سریر هستند که در این کنسرت اجرا می‌شوند.